

● علی عبداللہی

# در ناتوانی نادانستگی

با شاعر اتریشی اریش فرید

عصر سنگ‌ها

عصر گیاهان

آنگاه عصر حیوانات

آنگاه عصر آدمیان

اکنون عصر سنگ‌ها فرامی‌رسد

آنکه سخن سنگ‌ها را بشنود

درمی‌یابد

که فقط سنگ‌ها خواهند ماند

آنکه سخن آدمیان را بشنود

درمی‌یابد

که فقط سنگ‌ها خواهند ماند

## Die Zeit der Steine

Die Zeit der Pflanzen  
dann kam die Zeit der Tiere  
dann kam die Zeit der Menschen  
nun kommt die Zeit der Steine

Wer die Steine reden h<sub>ört</sub>  
wei  
es werden nur Steine bleiben

Wer die Menschen reden h<sub>ört</sub>  
wei  
es werden nur Steine bleiben

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

دریا نیازمند ترانه ای نیست  
تا بر کرانه بکوبد

جنگلهای روشن بلوط  
تو را نمی شنوند

آبگیرها تو را بازمی تابند  
همچنانکه حیوانات و ابرها را

باد صدایت را با خود می برد  
و خود نمی داند

۳

صدای آوازت را می شنوم و  
می دانم که چه کم می دانم

می بینم زندگی ات را و  
می دانم بزودی باید بروم

و در ناتوانی نادانستگی  
در ناتوانی بیگانگی

بیش از جنگل و باد  
برکه و دریا می شنوم:

زیستن ات را می بینم و  
آواز خواندنت را و

2

Die See braucht kein Lied  
um an den Strand zu schlagen

Die hellen Buchenwlder  
hren dich nicht

Die Teiche spiegeln dich  
wie sie Tiere und Wolken spiegeln

Der Wind trgt deine Stimme  
und wei es nicht

3

Ich hre dich singen  
und wei: ich wei nur sehr wenig

Ich sehe dich leben  
und wei: bald mu ich gehn

In der Schwche der Unwissenheit  
und in der Schwche des Fremdseins

h ich doch mehr  
als Wald und Wind, Teich und See:

Ich seh dich leben und singen  
und wei: es ist gut



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## در دوران مسابقه تسلیحاتی

کسی که می خواهد  
جهان  
همانی بماند  
که هست  
نمی خواهد  
همانی بماند که هست

Status quo

zur Zeit des Wetttrstens

Wer will  
da die Welt  
so bleibt  
wie sie ist  
der will nicht  
da sie bleibt



## پرسش‌های یک شاعر متعهد

چقدر زمان لازم دارید  
تا از آنچه  
می‌گویم  
برآشفته نشوید؟

و من آیا تا آن زمان زنده خواهم بود  
تا آن را بگویم؟  
و آنوقت کمکی به حالتان خواهد کرد  
اگر دیگری آن را بگوید؟

در آن صورت آیا گفته‌ها زیاده نامفهوم  
یا بی‌اندازه بدیهی نخواهد بود؟  
و من آنگاه خس خس کنان نخواهم گفت:  
«این حرفها را که من همیشه می‌گفتم»؟

## Fragen eines engagierten Dichters

Wie lange werdet ihr brauchen  
um ber das  
was ich sage  
nicht mehr empört zu sein?

Und werde ich dann noch da sein  
um es zu sagen?  
Und wird es dann noch helfen  
wenn man es sagt?

Wird es dann nicht zu unverstndlich sein  
oder zu selbstverstndlich?  
Und werde ich dann nicht krchzen:  
"Ich hab es schon immer gesagt"?

## شاید

به یاد آوردن  
شاید  
رنجبارترین شیوه  
از یاد بردن باشد  
و شاید  
مهرورزانه‌ترین شیوه  
تلطیف  
همین عذاب



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## Vielleicht

Erinnern  
das ist  
vielleicht  
die qualvollste Art  
des Vergessens  
und vielleicht  
die freundlichste Art  
der Linderung  
dieser Qua

## شرط مضاعف

فقط

مهم نیست

که انسان

درست

بیاندیشد

بلکه این نیز

هست

که آنکه

درست می اندیشد

انسان باشد

## Zustzliche Bedingung

Wichtig

ist nicht nur  
da ein Mensch  
das Richtige  
denkt

sondern auch  
da der  
der das Richtige  
denkt  
ein Mensch ist



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## سؤال تاکتیکی و سنجیده

در

خانه آدم به

دارا و بیخته

صورت

خوشی

ندارد که

آدم

از

طناب

حرف

بزند

چون همین الآن

جلاد

همانجا

در

کمال آرامش

زندگی

می کند

## Taktfrage

Im  
Haus  
des Gehenkten  
darf  
man  
vom  
Strick  
nicht  
reden  
weil  
jetzt  
sein  
Henker  
dort  
im  
Ruhestand  
lebt



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## فرآیند یادگیری

هنرمندی  
هیجانزده فریاد برآورد  
من هیچ نیستم  
من آخرین هیچکس  
در انقلابمان

آنان هم به پی خوانی او درآمدند  
تو هیچ نیستی  
تو آخرین هیچ کسی  
در انقلاب مان  
آنجا بود که هنرمند سرخورده شد



## Lernproze

Ich bin nichts  
ich bin der letzte Niemand  
in unserer Revolution  
rief begeistert  
ein Knstler

Sie sprachen ihm nach  
Du bist nichts  
du bist der letzte Niemand  
in unserer Revolution  
Da war er enttuscht

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



تو

آنجا که آزادی نیست  
تو آزادی هستی  
آنجا که منزلت نیست  
تو منزلتی  
آنجا که گرمی نیست  
همجواری آدمی با آدمی نیست  
تو همجواری و گرمایی  
تو دلِ جهانِ بی دلی

لبه‌ایت و زبانت  
سؤال آند و پاسخ آند  
در بازوانت و در دامانت  
چیزی چون آرامش هست  
هر ناگزیری به دور شدن از تو  
به دوباره باز آمدن به تو می انجامد  
تو آغازِ آینده‌ای  
تو دلِ جهانِ بی دلی

انگاره‌ای نیستی که به آن ایمان آورند

فلسفه نیستی

قانون و دارایی نیستی

که کسی بدان چنگ اندازد

تو انسانی زنده‌ای

تو زنی

تو می توانی خطا کنی و تردید ورزی و خوب باشی

تو دلِ جهانِ بی دلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

Du

Wo keine Freiheit ist  
bist du die Freiheit  
Wo keine Wrde ist  
bist du die Wrde

Wo keine Wrme ist  
keine Nhe von Mensch zu Mensch  
bist du die Nhe und Wrme  
Herz der herzlosen Welt

Deine Lippen und deine Zunge  
sind Fragen und Antwort  
In deinen Armen und deinem Scho  
ist etwas wie Ruhe  
Jedes Fortgehenmssen von dir  
geht zu auf das Wiederkommen  
Du bist ein Anfang der Zukunft  
Herz der herzlosen Welt

Du bist kein Glaubensartikel  
und keine Philosophie  
keine Vorschrift und kein Besitz  
an den man sich klammert  
Du bist ein lebender Mensch  
du bist eine Frau  
und kannst irren und zweifeln und gut sein  
Herz der herzlosen Welt

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## زندگی نامه

سنگ نبودم ابر نبودم  
ناقوس نبودم چنگ نبودم  
که فرشته ای یا شیطانی نواخته باشدش  
از همان آغاز جز انسان هیچ نبودم و  
نمی خواهم جز آن هیچ چیز دیگری باشم

به هیأت انسان بر بالیده ام  
و از ناراستی رنج برده ام و  
گاهی خود ناراستی روا داشته ام

و گاهی نیز نیکی کرده ام

به هیأت آدمی بر ناراستی می شورم و  
با هر سوسوی امیدی غرق شادی می شوم  
به هیأت آدمی بیدار و خسته می شوم  
کار می کنم و غصه دارم و  
تشنه فهمیدن و فهمیده شدنم

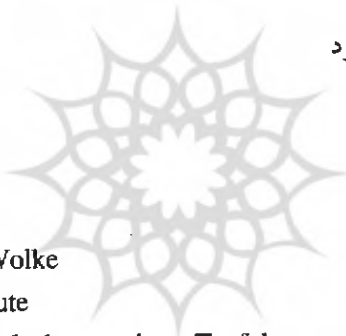
به هیأت آدمی خوشحالم از اینکه دوستانی دارم و  
زن و بچه و نوه ای دارم  
و برای آنان سخت بیمناکم  
و خواستار امتیازم و می خواهم با آدمیان باشم  
و گاهی نیز تنها به سر برم  
و بر هر شبی که بی عشق سپری شود  
اندوه می خورم

## Lebenslauf

Ich war keine Stein keine Wolke  
keine Glocke und keine Laute  
geschlagen von einem Engel oder von einem Teufel  
Ich war von Anfang an nichts als ein Mensch  
und ich will auch nicht etwas anderes sein

Als Mensch bin ich aufgewachsen  
und habe Unrecht erlitten  
und manchmal Unrecht getan  
und manchmal Gutes

Als Mensch empöre ich mich  
gegen Unrecht und freue mich  
ber jeden Schimmer von Hoffnung  
Als Mensch bin ich wach und mde  
und arbeite und habe Sorgen  
und Hunger nach Verstehen



پژوهشگاه علوم انسانی  
پرتال جامع علوم انسانی

und nach Verstanden werden

Als Mensch habe ich Freude an meinen Freunden  
und habe Freude an Frau und Kindern und Enkeln  
und habe Angst um sie und Sehnsucht nach Sicherheit  
und will mit Menschen sein und manchmal allein sein  
und bedauere jede Nacht ohne Liebe



همچون انسان مریض می شوم و پیر و فوتوت  
و چون او روزی خواهم مرد  
و دیگر سنگ و ابر و ناقوس نخواهم بود  
بلکه خاک یا خاکستر خواهم شد  
و این دیگر اهمیتی ندارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

Als Mensch bin ich krank und alt  
und werde sterben  
und werde kein Stein sein  
keine Wolke und keine Glocke  
sondern Erde oder Asche  
und darauf kommt es nicht an